

## فقاش زندگی

چخوف تصور نمیکرد که آثارش موجب شهرت جهانی وی خواهد شد. وقتی که او مطلع گردید که یکی از داستانهایش بزبان دانمارکی ترجمه شده است، مزاحی کرد که معروف است: «حالا خیالم راجع به دانمارک آسوده است».

وقتی که در فرانسه داستان «موزیک ها» را چاپ کردند، چخوف به ف. د. باتیوشکوف نوشت: «... اصولا لازم نبود موزیک ها را بزبان فرانسه ترجمه کنند».

عجیب بنظر میرسد که يك نویسنده روسی از طبع و نشریکی از بهترین آثارش در کشوری دیگر بزبان خارجی ابراز عدم رضایت بکند. اما این کار علت دارد. چخوف بیم داشت که ملت و دهقانان روسی در انظار خارجیان بشکل آدمهای نادان نیمه وحشی جلوه خواهند کرد. وقتی که او برای سرنوشت تالیفات خودش و غیر از خودش در خارجه منوش میگردید، حس میهن پرستی بر وی مستولی بود. او کمتر از همه میخواست نویسنده روز پسند باشد و بهیچوجه شایق و راغب بشهرت یافتن خود در ممالک خارجه نبود، نمیخواست «منبع عجایب و غرایب روسی» برای خردانندگانی باشد که نسبت به روح مرموز شرقی اسلاوها انواع حدسیات میزدند. لیکن آثار چخوف حتی در ده سال اول سده ما در اروپا شهرت یافت. هنگامی هم که فداکاری و از خود گذشتگی و استعداد ملتی کشف گردید، که فیلا محروم از آزادی و حقوق انسانی بود، اهمیت چخوف فوق العاده زیاد و آثارش بمنزله میراث گرانبهای ادبیات جهان شد.

این کار البته خیلی زود نشد، ولی در هر ده سال شهرت چخوف بمنوان نمایشنامه نویس و شرنویس بسط و افزایش مییافت. با وجود

اظهار نظر سرد نشریه بسیار با نفوذی مانند « دایرة المعارف بریتانیا » چاپ سال ۱۹۱۱، منقدان انگلستان قبل از همه در اروپا چخوف را نویسنده بسیار بزرگ نامیدند.

مؤنه گو اسلیتر منقد و روزنامه نگار چنین نوشته بود :

« چخوف محبوب القلوب انگلیسها شده است. من در طول عمرم مراقب بوده ام که چگونه احساسات انگلیس ها تغییر مییافته است و چطور ما بفهم و درک آثار خود چخوف و آثار دیگران بوسیله چخوف واصل میشده ایم ... بررسی و بروی صحنه آوردن نمایشنامه های او توجه عمیقی نسبت بحقیقت اجتماعی بوجود آورده است. »

با نو کترین منفیلد نویسنده انگلیسی داستان « دشت » را خوانده و گفته بود :

« درباره آن چه میتوان گفت ؟ این داستان ، ساده بگوئیم ، یکی از با عظمت ترین داستانهای جهان است ، نوعی ایلیاد یا اودیسه است . وی همچنین در دفتر خاطرات روزانه خود نوشته است : « چخوف قسمتی از جان من است. »

چخوف در چین هم ستایشگران قریحه و استعداد خود را کسب نمود .

« هو مو ژو : درباره او چنین می نویسد :

« نویسنده کی چخوف بطرز عجیبی نزدیک بذوق و سلیقه خوانندگان ما است : چخوف شعر نمی سروده ولی شاعر تمام معنی کلمه است ، حکایات و داستان های او شعر است. »

اگر بخواهیم درباره نمایشنامه نویسی چخوف سخن بگوئیم ، باید سخنان با حرارت و عطف « برنارد شو » را یاد آور شویم :

« قلب من همیشه با روسیه است ، با روسیه تالتوی ، تورگنوف و داستایفسکی ، گورکی و چخوف و تأثر هنری مسکو است. »

« جون پرستی » نمایشنامه نویس برای چخوف از این لحاظ ارزش زیاد قابل است، که او « با فریحه و استعداد معجز آسای خود نمایشنامه نویسی کنونی را از قید و زنجیر شرایط موهوم آزاد کرده است. پرستی توجه منقدین و رئیسور های انگلستان را به بعضی جزئیات آثار چخوف جلب مینماید : موزیک نظامی که در فاصله دور رو بخاموشی میرود

« گوهی صدای سیمی است که باره شده ، ساکت میشود و غم انگیز است و از آسمان بگوش میرسد » ، اندیشه های آستروف یکی از قهرمانان دربارۀ گرمای افریقا. این ها تفصیلات ناتورالیستی نیست، چنانکه نمایشنامه نویسی چخوف را برخی رژیسورهای انگلیس تعبیر و تفسیر میکرده اند، بلکه بگفته پربستلی ، جزئیات « ارکستراسیون » و « تاکید موزیکال » شاعرانه ضروری مطلب عمده است، که در درام سه خواهر ، در درام آستروف ، سونیا ، وینیسکی ، در محکومیت صاحبان « باغ آلیالو » بزوال نهفته است .

در سال ۱۹۵۱ تئاتر « اولدویچ » در لندن نمایشنامه « سه خواهر » اثر چخوف را روی صحنه آورد . منقدان برای آن نمایش ارزش عالی قائل شدند و تذکر میدادند که این اثر هم مانند آثار شکسپیر و شاو برای تماشاچیان انگلیسی گرامی و محبوب است . ( صحنه ای از همان نمایش را درعکس ملاحظه می کنید ) . همین نمایشنامه در ماه مارس ۱۹۵۴ نیز در تئاتر ملی صوفیه ( بلغارستان ) نمایش داده شده است .



صحنه ای از نمایشنامه « سه خواهر » در تئاتر لندن

« آرتور میللر » یکی از جالب ترین نمایشنامه نویسان امریکا دربارۀ حس جبلی « تعادل ر هم آهنگی » خاص این نمایشنامه نویس عالی مقام

درس میگوید که چخوف از حیث این خاصیت از تمام نمایشنامه نویسان معروف به شکسپیر نزدیکتر است . او این افسانه را که گویا چخوف نویسنده احساساتی است و نمایشنامه های وی « عبارت است از زیر نویس نهائی در زنا سده ای که میگذرد و بگذشته ملحق میشود » بگلی رد کرد . بعد هم چنین مینویسد : « پیس های چخوف را نمیتوان آزمایشهای روانشناسی نامید . آنها نظریه انتقادی شدیدی را بیان میکنند که گذشته از وصف قهرمانان او ، محیط اجتماعی را هم که قهرمانان چخوف در آن زندگی میکنند ، مجسم مینمایند » .



### چگونه باید نوشت

« جمله را بسازید، آنرا آبدار تر و چرب تر کنید . . . باید داستان را در پنج شش روز نوشت و در تمام اوقات در مدت نوشتن ، باید در فکر آن بود و الا هرگز جمله های خوب بعمل نخواهید آورد . لازم است که هر جمله قبل از اینکه روی کاغذ بیاید ، دو روز در مغز بماند و درست درباره آن فکر بشود . بدیهی است که خود من بعلت تنبلی از این قاعده پیروی نمیکنم ، ولی شما ، جوانان ، آن را با میل بیشتر توصیه میکنم بدین سبب که خودم کرارا خواص شفا بخش آنرا آزموده ام و میدانم که نسخه های خطی تمام استادان حقیقی بر از لکه است ، سراسر خط خورده ، پاک شده و حتی وصله شده است » .

( چخوف )